

تقدیم به شبنم اشرفی

ع.ث.

Bauman, Zygmunt

باومن، زیگمونت، -

عشق سیال: در باب ناپایداری پیوندهای انسانی / زیگمونت باومن؛ ترجمه عرفان
نابتی. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.

ISBN 964-311-571-2

ص. ۲۴۰

عنوان اصلی: *Liquid Love on the Frailty of Human Bonds, 2003.*

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. انزوای اجتماعی، ۲. فاصله اجتماعی، ۳. روابط بین اشخاص، ۴. روابط بین
گروه‌ها. الف. نابتی، عرفان، ۱۳۵۵ - ، مترجم، ب. عنوان.

۳۰۲/۵۴۵

HM ۱۱۳۱ / ب ۲ ع ۵

۱۳۸۳

۳۸۴۱۱ - ۸۳م

کتابخانه ملی ایران

عشق سیال

در باب ناپایداری پیوندهای انسانی

زیگمونت باومن

ترجمه عرفان ثابتی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Liquid Love

On the Frailty of Human Bonds

Zygmunt Bauman

Polity Press, 2003

Copyright © Zygmunt Bauman 2003

This edition is published by arrangement
with Polity Press Ltd., Cambridge

© حق نشر فارسی این کتاب را انتشارات پولیتی پرس

به انتشارات ققنوس واگذار کرده است.

تمام حقوق محفوظ است



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

* * *

زیگمونت باومن

عشق سیال

ترجمه عرفان ثابتی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۸۴

چاپ شمشاد

شابک: ۹۶۴-۳۱۱-۵۷۱-۲

ISBN: 964-311-571-2

Printed in Iran

نامه نویسنده به مترجم

آقای عرفان ثابتی عزیز

از دیدار شما در کنفرانس «هویت‌های معنوی» در دانشگاه لنکستر بسیار خوشحال شدم. بدین وسیله مراتب امتنان و سپاسگزاری خود را از ترجمه کتاب عشق سیال به فارسی ابراز می‌دارم. امیدوارم مطالعه این کتاب خوانندگان ایرانی را از برخی زوایای پنهان فرهنگ سوداگرانه غربی آگاه سازد. مشتاقانه منتظر دریافت نسخه‌هایی از چاپ فارسی این کتاب هستم.

با بهترین آرزوها

زیگمونت باومن

۹ نوامبر ۲۰۰۴

فهرست

پیشگفتار	۹
۱. عاشق شدن و از عشق فارغ شدن	۱۹
۲. زیر و بم جعبه ابزار اجتماعی بودن	۷۳
۳. در باب دشواری عشق ورزیدن به همسایه	۱۲۵
۴. نابودی مودت	۱۸۱
یادداشت‌ها	۲۳۳

پیشگفتار

اولریش،^۱ قهرمان رمان بزرگ رابرت موزیل^۲ – همان طور که از عنوان این رمان برمی آید – *Der Mann ohne Eigenschaften* بود: مردی بدون صفات.^۳ اولریش هیچ صفتی نداشت، خواه ارثی خواه اکتسابی و همیشگی و جدانشدنی. بنابراین، مجبور بود هر صفتی را که می خواست داشته باشد با سعی خویش و با استفاده از هوش و ذکاوت خود بیافریند؛ ولی ضمانتی وجود نداشت که هیچ یک از این صفات به مدت نامحدودی در جهانی سرشار از علائم آشفته کننده دوام بیاورد، صفاتی در معرض تغییرات سریع و غیر منتظره.

قهرمان این کتاب مردی بدون صفات است – مردی بدون پیوند،^۴ به ویژه پیوندهایی به استحکام پیوندهای خویشاوندی در آن دوران. قهرمان این کتاب – ساکن جامعه سیال مدرن ما – و جانشینان امروزی او فاقد هرگونه پیوند ناگسستنی و همیشگی هستند و، بنابراین، باید هرگونه پیوندی را با کوشش خود و به کمک مهارت‌ها و صرف وقت و نیروی خود بیافرینند، همان پیوندهایی که می خواهند آن‌ها را به صورت حلقه رابط خود با بقیه جهان بشری به کار برند. آن‌ها باید رها از هر قید و بندی، با یکدیگر ارتباط

1. Ulrich

2. Robert Musil

3. qualities

4. bond

برقرار کنند... با وجود این، هیچ ضمانتی وجود ندارد که روابطی که قرار است شکاف حاصل از پیوندهای غایب یا از کار افتاده را پر کند دوام بیاورد. به هر حال، آن‌ها فقط به این نیاز دارند که پیوندهای سستی با یکدیگر داشته باشند، به گونه‌ای که با تغییر اوضاع بتوانند، با اندکی تأخیر، دوباره با یکدیگر متحد شوند - اتفاقی که قطعاً در مدرنیته سیال بارها و بارها رخ خواهد داد.

ناپایداری^۱ خارق‌العاده پیوندهای انسانی، احساس ناامنی حاصل از این ناپایداری، و امیال متضاد ناشی از این احساس مبنی بر تحکیم پیوندها و در عین حال سست نگه داشتن آن‌ها، همان چیزی است که این کتاب در پی توضیح، ثبت و درک آن است.

من فاقد تیزبینی، تنوع رنگ‌آمیزی و ظرافت حرکات قلم‌موی موزیل هستم - در واقع، از تمام استعدادهای درخشان او که مرد بدون صفات را به پرتره دقیق انسان مدرن بدل کرده، بی‌بهره‌ام - بنابراین، مجبورم خود را به ترسیم مجموعه‌ای از طرح‌های سردستی و پراکنده محدود کنم و در پی تصویری کامل نباشم، تا چه رسد به تصویری دقیق. بیش‌ترین چیزی که می‌توانم به آن امیدوار باشم یک چهره‌نگاشت^۲ است، تصویری درهم که جاهای پر و خالی آن به یک اندازه است؛ گرچه حتی این اثر نهایی هم کار ناتمامی خواهد بود که تکمیل آن بر عهده خوانندگان است.

قهرمان اصلی این کتاب رابطه^۳ انسانی است. شخصیت‌های محوری این کتاب زنان و مردان هستند، معاصران ما که چون تنها و بی‌کس به دست هوش و ذکاوت خود سپرده شده‌اند مایوسند و احساس می‌کنند به راحتی دورانداختنی هستند، کسانی که آرزومند امنیت وحدت و مودت^۴ و خواهان دست یاری‌ای هستند که در هنگام گرفتاری به آن امید ببندند، افرادی به شدت محتاج به «ایجاد رابطه»؛ ولی در عین حال بیمناک از «مرتبط بودن» و به

1. frailty

2. identity kit

3. relationship

4. togetherness

ویژه مرتبط بودن «همیشگی»،^۱ تازه اگر نگوئیم «ابدی»^۲ - زیرا می‌ترسند که چنین حالتی بار سنگینی بر دوش آن‌ها تحمیل کند و فشارهایی را به وجود آورد که قادر و مایل به تحمل آن نباشند، و، بنابراین، آزادی‌ای را که برای - بله، حدس شما درست است - ایجاد رابطه لازم دارند به شدت محدود سازد...

در جهان «فردیت‌بخشی»^۳ بی‌امان ما، روابط هم خوبند هم بد. روابط میان رؤیایی شیرین و کابوس‌نوسان می‌کنند و معلوم نیست چه وقت یکی از این دو به دیگری بدل می‌شود. اکثر اوقات هر دوی آن‌ها با هم وجود دارند - البته در سطوح متفاوتی از آگاهی. در موقعیت سیال مدرن زندگی، روابط شاید شایع‌ترین، حادث‌ترین، حساس‌ترین و مسئله‌سازترین نمونه ناهمخوانی و چنگدانی باشند. می‌توان گفت به همین دلیل است که آن‌ها با نهایت استحکام در کانون توجه افراد تقدیراً سیال مدرن قرار دارند و سرلوحه دستور کار زندگی آنان به شمار می‌روند.

امروزه «رابطه»، به رغم خطرهای بدنامش، داغ‌ترین بحث هر کوی و برزن و ظاهراً تنها بازی ارزشمند شهر است. بعضی از جامعه‌شناسان که عادت دارند بر اساس آمار پرسشنامه‌ها و باورهای متعارف مندرج در این آمارها نظریه‌پردازی کنند عجولانه نتیجه‌گیری می‌کنند که معاصران آن‌ها همگی کشته‌مرده دوستی، پیوند، وحدت، مودت و جامعه هستند، ولی در واقع (بنابه قاعده‌مارتین هایدگر چیزها فقط وقتی خود را بر آگاهی آشکار می‌سازند که منجر به نومیدی شوند - وقتی خراب شوند، گم شوند، دور از شأن خود رفتار کنند یا بر طبیعت خود خط بطلان کشند) امروزه توجه انسان دقیقاً به این علت معطوف به رضایت خاطر^۴ احتمالی حاصل از روابط است که آن‌ها کاملاً و واقعاً رضایت‌بخش نبوده‌اند، و اگر هم رضایت خاطر انسان

1. for good

2. forever

3. individualization

4. satisfaction

را برآورده ساخته‌اند، قیمت این کار اغلب گزاف و نپذیرفتنی بوده است. میلر و دالرد^۱ در آزمایش مشهور خود دیدند که موش‌های آزمایشگاهی آن‌ها زمانی به اوج برانگیختگی و تشویش می‌رسند که «سائقه‌های اجتناب^۲ و اجتناب^۳ مساوی باشند» - یعنی وقتی خطر شوک الکتریکی و امید خوردن غذای خوشمزه دقیقاً یکسان باشد....

تعجبی ندارد که «روابط» یکی از اسباب عمده «روتق مشاوره»^۴ در دنیای امروز هستند. تجزیه و تحلیل و حل این مسئله بسیار پیچیده‌تر، دشوارتر و سخت‌تر از آن است که افراد به تنهایی قادر به آن باشند. برانگیختگی^۵ موش‌های میلر و دالرد اغلب به توقف کامل کنش می‌انجامید. نوعی ناتوانی در انتخاب میان جذب و دفع، امیدها و هراس‌ها، ناامیدی در عین درماندگی از عمل. برخلاف موش‌ها، انسان‌هایی که خود را در چنین شرایطی ببینند ممکن است برای کمک گرفتن به مشاوران خبره‌ای روی آورند که در ازای دریافت پول، خدماتی به آن‌ها عرضه می‌کنند. آن‌ها امیدوارند که مشاوران به ایشان بگویند چگونه دایره را به مربع تبدیل کنند، یعنی چگونه کار محال را انجام دهند؛ چگونه هم خدا و هم خرما را بخواهند، چگونه لذت‌های شیرین رابطه را به دست آورند و در عین حال قسمت‌های تلخ‌تر و دشوارتر آن را حذف کنند؛ چگونه رابطه را تقویت کنند بی‌آن‌که تضعیف شود، توانمند سازند بی‌آن‌که ناتوان شود، رضایت‌بخش کنند بی‌آن‌که باری بر دوش کسی تحمیل شود....

مشاوران خبره می‌خواهند خدمتی در حق دیگران کنند، در خالی که اطمینان دارند تفاضا برای مشاوره‌های آن‌ها هرگز تمام نخواهد شد، زیرا هیچ میزانی از مشاوره هرگز نمی‌تواند دایره را به غیر دایره و، بنابراین، به مربع تبدیل کند... مشاوره‌های آن‌ها فراوان است، گرچه بیش‌تر مواقع تنها کاری که

1. Miller and Dollard

2. abiance

3. adiance

4. counselling boom

5. agitation

می‌کنند ارتقای روال معمول و عادت‌های عمومی تا سطح معلومات عمومی، و ارتقای معلومات عمومی تا سطح نظریهٔ معتبر علمی است. مشاوره‌گیرندگان ممنون و سپاسگزار، به‌طور سرسری به ستون‌های «رابطهٔ» ماهنامه‌ها و هفته‌نامه‌های پر زرق و برق و ضمائم هفتگی روزنامه‌های جدی و کم‌تر جدی نگاه می‌کنند تا از افراد «مطلع» همان چیزی را بشنوند که می‌خواسته‌اند، زیرا بسیار کم‌و‌تر یا خجالتی‌تر از این بوده‌اند که به نام خود این حرف را بزنند؛ آن‌ها در کارها و اعمال «دیگرانی شبیه خود» فضولی می‌کنند و از دانش و معلومات مورد تأیید خبرگان تسلی می‌یابند، دانش و معلوماتی که بر اساس آن در می‌یابند تنها کسانی نیستند که می‌کوشند با سردرگمی و بلاتکلیفی دست و پنجه نرم کنند.

و به این ترتیب خوانندگان، از تجربهٔ دیگر خوانندگان که به دست مشاوران بازیابی شده است، یاد می‌گیرند که می‌توانند «روابط جیب بلوز»^۱ را امتحان کنند، یعنی آن نوع روابطی که «می‌توانند در هنگام نیاز آن‌ها را شکوفا سازند» ولی پس از رفع نیاز آن‌ها را کاملاً در جیب خود پنهان می‌کنند. یا می‌آموزند که روابط شبیه ریبنا^۲ هستند: اگر حجم غلیظی از آن‌ها را بنوشند، دچار حالت تهوع می‌شوند و ممکن است برای سلامت آن‌ها خطرناک باشد - روابط هم باید مثل ریبنا در هنگام مصرف رقیق باشند. یا این که یاد می‌گیرند که باید SDCها - «زوج‌های نیمه مجزا»^۳ - را به عنوان «انقلابیون رابطه که حباب خفقان‌آور زن و شوهر بودن را ترک‌انده‌اند» ستایش کنند. یا می‌آموزند که باید روابط را، مثل اتومبیل‌ها، به‌طور منظم معاینه کنند تا از سالم بودن آن‌ها اطمینان حاصل کنند. روی هم رفته، آنان می‌آموزند که تعهد، به ویژه تعهد بلندمدت، دامی است که تلاش برای «ایجاد ارتباط» باید بیش از

1. top pocket relationships

۲. Ribena: نوعی نوشیدنی الکلی. - م.

3. semi-detached couples

هر خطر دیگری از آن دوری گزینند. مشاورى خبره به خوانندگان مى‌گوید که «وقتی خود را، هر چند با اکراه، متعهد مى‌سازید، به یاد داشته باشید که احتمال دارد در حال بستن در به روى دیگر احتمالات عاشقانه‌ای باشید که ممکن است رضایت‌بخش‌تر و قانع‌کننده‌تر باشند.» متخصص دیگری با صراحت بیش‌تری حرف مى‌زند: «وعدهٔ تعهد در بلندمدت بی‌معنى است... مثل دیگر سرمایه‌گذاری‌ها، تعهدات هم طلوع و افول دارند.» و، بنابراین، اگر مایل به «ایجاد ارتباط» هستید، فاصلهٔ خود را حفظ کنید؛ اگر مى‌خواهید از دوستی خود احساس رضایت کنید، نه تعهد بدهید و نه تعهد بگیرید. همیشه همهٔ درها را باز نگه دارید.

اگر از ساکنان لئونیا، یکی از شهرهای نامرئی^۱ ایتالو کالوینو،^۲ سؤال کنید به شما خواهند گفت که به «داشتن چیزهای جدید و متنوع و لذت بردن از آنها» عشق مى‌ورزند. در واقع، هر صبح «لباس‌های کاملاً جدیدی مى‌پوشند، از جدیدترین مدل یخچال قوطی‌های کنسرو تازه‌ای درمى آورند و به آخرین پرگویی‌های رادیوی آخرین مدلشان گوش مى‌کنند.» ولی هر صبح «پسمانده‌های لئونیا^۳ دیروز منتظر کامیون زباله هستند» و انسان حق دارد از خودش پرسد آیا عشق واقعی لئونیا به داشتن چیزهای جدید و متنوع و لذت بردن از آنهاست یا «دور ریختن و دور کردن هر چیز و زدودن نوعی ناپاکی همیشگی از وجود خود.» در غیر این صورت، چرا باید مأموران زباله «مثل فرشته‌ها مورد استقبال قرار گیرند»، و حتی مأموریت آنها را «هاله‌ای از سکوت محترمانه فراگیرد»، و البته این امر کاملاً قابل فهم است – «وقتی همه چیز دور ریخته شده باشد، دیگر هیچ کس نمى‌خواهد زحمت فکر کردن به آنها را بر خود هموار سازد.»

بیایید فکر کنیم...

آیا حرف‌های ساکنان جهان سیال مدرن ما، دست مثل اهالی لئونیا، با نگرانی واقعی آن‌ها تضاد ندارد؟ آن‌ها می‌گویند که آرزو، میل، هدف و رؤیایشان «ایجاد ارتباط» است، ولی آیا در عمل بیش از هر چیز دیگری در پی یافتن راه‌هایی برای پیشگیری از تحکیم و تثبیت روابط خود نیستند؟ آیا واقعاً، همان‌طور که می‌گویند، به دنبال روابطی پایا و بادوامند یا این که بیش از هر چیزی خواهان روابطی نه چندان جدی و سست هستند که مثل ثروت مورد نظر ریچارد باکستر^۱ «مانند ردایی سبک بر دوش» افکنده شود تا بتوان «هر لحظه آن را کنار گذارد»؟ با توجه به همه این جوانب، آن‌ها واقعاً خواهان چه نوع مشاوره‌ای هستند: آیا می‌خواهند بدانند چگونه رابطه را محکم کنند یا این که چگونه - در صورت ضرورت - بدون آسیب و زیان و با وجدانی آسوده - آن را از هم بگسلند؟ این سؤال پاسخ ساده‌ای ندارد، گرچه باید آن را طرح کرد و همچنان آن را طرح خواهند کرد، زیرا ساکنان جهان سیال مدرن همچنان زیر فشار له‌کننده دوگانه^۲ ترین کار روزانه خود زجر خواهند کشید، البته از یاد نبرید که تعداد زیادی از کارهای روزانه آن‌ها دوگانه است.

شاید خود ایده «رابطه» به این آشفتگی دامن می‌زند. هرچه رابطه جویان بخت برگشته و مشاوران آن‌ها بیش‌تر تلاش می‌کنند، این مفهوم باز هم به طور کامل و واقعی از دلالت‌های ضمنی ناراحت‌کننده و نگران‌کننده‌اش پاک نمی‌شود. این مفهوم همچنان آبستن خطرهای مبهم و دلشوره‌های تیره و تاری می‌ماند؛ این مفهوم از لذات مودت‌آنی و ناپایدار و بیم و هراس‌های محصور شدن سخن می‌گوید. شاید به همین دلیل است که مردم به جای این که از تجربه‌ها و تصورات خود در باره «ایجاد ارتباط»^۳ و «روابط»^۴ حرف بزنند، اغلب (به کمک و تشویق مشاوران عالم) از پیوندها،^۵ «ایجاد پیوند»^۶ و «پیوند

1. Richard Baxter

2. ambivalent

3. relating

4. relationships

5. connections

6. connecting

داشتن»^۱ صحبت می‌کنند. آن‌ها به جای شریکان^۲ از «شبکه‌ها»^۳ حرف می‌زنند. «پیوند داشتن» چه مزایایی دارد که «روابط» فاقد آن‌هاست؟

برخلاف «روابط»، «خویشاوندی‌ها»،^۴ «شراکت‌ها» و مفاهیم مشابهی که بر تعهد متقابل تأکید می‌کنند و متضاد آن، یعنی آزادی و عدم تعهد، را در سکوت نفی می‌کنند و کنار می‌گذارند، «شبکه» مظهر ماتریسی برای پیوستن و گسستن همزمان است، نمی‌توان شبکه‌ها را بدون امکان انجام دادن این دو فعالیت همزمان تصور کرد. در شبکه، پیوستن و گسستن گزینه‌هایی به یک اندازه مشروعند و شأن و منزلت و اهمیت یکسانی دارند. معنایی ندارد که پیرسیم کدام یک از این دو فعالیت مکمل «ذات» یا «جوهر» شبکه است! «شبکه» حاکی از لحظات «در تماس بودن»^۵ و دوره‌های پرسه‌زنی آزادانه همزمان است. در شبکه، پیوندها به محض درخواست برقرار می‌شوند، و به میل و دلخواه خود می‌توانند گسسته شوند. رابطه‌ای «نامطلوب ولی ناگسستی» درست همان احتمالی است که «ایجاد رابطه» را تا این حد خطرناک می‌کند. ولی «پیوندی نامطلوب»، نوعی ناسازه‌گویی است: پیوندها را می‌توان پیش از نفرت‌انگیز شدن از هم گسست.

پیوندها «روابطی مجازی» هستند. برخلاف روابط قدیمی (صرف نظر از روابط «متعهدانه»، چه رسد به تعهدات بلندمدت)، به نظر می‌رسد که پیوندها متناسب با موقعیت زندگی سیال مدرنی هستند که در آن این امید و انتظار وجود دارد که «احتمالات عاشقانه» با سرعتی هر چه بیش‌تر در عبور و مرور باشند، و با وعده «رضایت‌بخش‌تر و قانع‌کننده‌تر بودن» یکدیگر را از صحنه بیرون کنند. برخلاف «روابط واقعی»، ورود به «روابط مجازی» و خروج از آن‌ها آسان است. در مقایسه با «جنس واقعی» سنگین، کند، بی‌حرکت و نامنظم، این روابط آراسته، منظم، راحت و خوش‌دست به نظر

1. being connected

2. partners

3. networks

4. kinships

5. being in touch

می‌رسند. مرد بیست و هشت ساله‌ای اهل باث^۱ در مصاحبه‌ای در بارهٔ محبوبیت روزافزون ملاقات‌های کامپیوتری دخترها و پسرها و کاهش محبوبیت ملاقات‌های دخترها و پسرها در کافه‌های سرپایی مخصوص مجردها و ستون‌های مخصوص مجردها در روزنامه‌ها، به مزیت سرنوشت‌ساز رابطهٔ الکترونیکی اشاره کرد: «شما همیشه می‌توانید کلید 'حذف' را فشار دهید.»

گویا روابط مجازی (نام دیگر «پیوندها») از قانون گرشام^۲ پیروی می‌کنند، زیرا الگویی به وجود می‌آورند که تمام دیگر روابط را از میان می‌برد. این امر زنان و مردانی را که تسلیم فشار می‌شوند خوشبخت نمی‌کند؛ یعنی نسبت به زمانی که روابط پیشامجازی را به کار می‌بستند خوشبخت‌تر نمی‌شوند. شما چیزی را به دست می‌آورید ولی چیز دیگری را از دست می‌دهید.

همان‌طور که رالف والدو امرسون^۳ می‌گفت، وقتی روی یخ نازک اسکیت بازی می‌کنید، رستگاری شما در سرعت است. وقتی کیفیت شما را مایوس می‌کند، در کمیت به دنبال رستگاری می‌گردید. وقتی «تعهدات پوچ و بی‌معنا هستند» و روابط مطمئن و قابل اعتماد نیستند و بعید است که دوام آورند، مایلید شراکت‌ها را با شبکه‌ها معاوضه کنید. ولی وقتی این کار را کردید، آرام و قرار یافتن حتی از قبل هم دشوارتر (و ناخوشایندتر) می‌شود – حالا شما فاقد مهارت‌های لازم برای انجام دادن این کار هستید. جابجایی و حرکت که زمانی امتیاز و موفقیتی به شمار می‌رفت، حالا به کاری واجب بدل

1. Bath

۲. Gresham's law: «اصلی در اقتصاد بدین مضمون که 'پول بد پول خوب را از جریان خارج می‌سازد.' این قانون به نام سر تامس گرشام (۱۵۱۹-۱۵۷۹)، بنیانگذار بورس شاهی لندن، معروف است... گرشام در بیان این اصل گفته است که وقتی دولتی قانوناً به دو یا چند پول یا سکهٔ رایج، که ارزش ذاتی آن‌ها متفاوت است، ارزش اسمی واحدی بدهد، پرداخت‌ها حتی الامکان با پولی که ارزش واقعی کم‌تری دارد به عمل خواهد آمد، و پول گران‌بهارتر از جریان خارج خواهد شد.» (دایرة‌المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب). - م.

۳. Ralph Waldo Emerson: مقاله‌نویس، شاعر و فیلسوف آمریکایی (۱۸۰۳-۱۸۸۲). - م.

می شود. حفظ سرعت، که زمانی ماجرای هیجان آوری بود، به نوعی تکلیف شاق روزمره تبدیل می شود. از همه مهم تر این که، آن تردید و عدم قطعیت ناخوشایند و آن آشفتگی آزارنده، که قرار بود به لطف سرعت از میان برود، همچنان باقی می ماند. امکان رهایی و فسخ عندالمطالبه رابطه، خطرها را کاهش نمی دهد، فقط آن ها را، همراه با اضطراب هایی که پدید می آورند، به طور متفاوتی توزیع می کند.

این کتاب به خطرها و اضطراب های با هم و جدا از هم زیستن در جهان سیال مدرن ما اختصاص دارد.